بررسی

دومین ترجمه از سرمایه در قرن بیست‌ویکم

کتاب «سرمایه در قرن بیست‌ویکم» نوشته توماس پیکتی به همت علی صبافی و محمدرضا فرهادی‌پور توسط نشر «کتاب آمه» منتشر شد. این کتاب که پرفروش‌ترین کتاب دانشگاهی دنیا در سال ۲۰۱۴ بوده است بحث‌ها و گفت‌وگوهای جدی و جالش‌برانگیزی را در محافل علمی و اقتصادی دنیا به همراه داشته به‌طوری‌که از یک سو طیف قابل‌توجهی از متفکران و استادان اقتصاد و علوم اجتماعی نسبت به آن از خود همدلی نشان داده و در تأیید آن نوشتند و سخنرانی کردند و عده‌ای از متفکران اقتصادی و اجتماعی نیز بر آن نقد وارد کردند. بااین حال فارغ از اینکه با کتاب پیکتی موافق باشیم یا مخالف، باید اذعان کرد پیکتی بر مسئله‌ای به‌غایت مهم اشکنت گذاشته است؛ توزیع ثروت جهانی و مسئله نابرابری.

پیکتی در کتاب خود، که مبتنی بر داده‌های گوناگون گردآمده از بیست کشور و اقتصاد اصلی دنیا و بررسی سه قرن وضعیت ثروت و انباشت و توزیع سرمایه در این کشورها است، تأکید می‌کند جهان قرن بیست‌ویکم به‌تدریج درحال واردشدن به مرحله یا وضعیتی است که مشابه آن را در آستانه جنگ جهانی اول تجربه کرده بود؛ بدین‌معنا که شکاف بین بازدهی سرمایه و رشد اقتصادی کشور درحال تشدیدشدن است. وضعیتی که در آن صدک بالای درآمدی روزبه‌روز سهم بیشتری از ثروت جهانی را به خود اختصاص می‌دهد. وی هشدار می‌دهد که اگر کشورهای دنیا به این روند پیش‌رونده عمیق‌ترشدن شکاف بین بازدهی سرمایه و رشد اقتصادی بی‌توجهی کنند و طرحی نو در نیندازند، عن‌قریب است که جهان با شوک‌هایی سهمگین روبه‌رو شود که تبعات آن صرفا در سطح ملی و منطقه‌ای نخواهد بود.

راهکاری که پیکتی برای تعدیل این نابرابری توزیع ثروت و نهایتا معتدل‌ساختن نسبت بازدهی سرمایه به رشد اقتصادی ارائه می‌کند، وضع یک سیستم مالیاتی پیشرفته است: مالیات بر درآمد تصاعدی. البته این راهکار از نظر پیکتی مستلزم ایجاد زیرساخت‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی است که مهمترین آنها تأکید بر شفافیت مالی بین‌المللی است. به کمان وی در سطح ملی، جهان قرن بیست‌ویکم نیازمند نسخه جدید و به‌روزشده‌ای از دولت رفاه به نام «دولت اجتماعی» (social state) است که متقدرانه و مسئولانه در توزیع ثروت و وضع مالیات و ایجاد شفافیت مالی عمل می‌کند. اما او خود اذعان دارد که درحال‌حاضر نه فقط مالیات تدریجی سالانه بر سرمایه ایده‌ای آرمان‌شهری است بلکه حتی مالیات تدریجی بر درآمد نیز در اغلب کشورها با مالیات قهقرایی جایگزین شده است. او پیشنهاد می‌کند با استفاده از مقررات و شکل‌های جدید از مالکیت عمومی - خصوصی و کنترل دموکراتیک سرمایه با درگیرکردن نمایندگان اتحادیه‌های کارگری در تصمیم‌گیری‌های شرکت‌ها یا این روند مقابله شود. آیا می‌توانیم قرن بیست‌ویکم را تصویر کنیم که در آن سرمایه‌داری به‌صورتی صلح‌آمیزتر و پایدارتر دراید یا باید صرفا در انتظار بحران بعدی یا جنگ جهانی بعدی باشیم؟

اهمیت کارپیکتی

کتاب سرمایه از چندین منظر بسیارمهم به شمار می‌رود. نخست آنکه همان‌طورکه پیکتی در سخنرانی و جلسه پرسش و پاسخی که اخیرا در برلین آلمان داشته، عنوان کرده است: وظیفه او مرکزیت‌بخشیدن به «پرسش توزیعی» در بحث‌های اقتصادی محافل دانشگاهی و اقتصادی دنیاست. وی با این کار ادعای دست تنظیم‌گری بازار را نیز طلبی می‌کند و معتقد است دیون دخالت تنظیم‌کننده دولت، شکاف نابرابری برای کشورها و دنیا درسرساز خواهد شد.

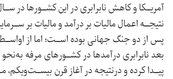

سرمایه در قرن بیست‌ویکم

توماس پیکتی
ترجمه: محمدرضا فرهادی‌پور و علی صبافی
ناشر: کتاب آمه
قیمت: ۶۵۰۰۰ تومان

اهمیت دیگر این کتاب روش دسترسی پیکتی برای انجام پژوهشی با کسره سه قرن است که در نوع خود جالب‌توجه است. وی در مقدمه کتاب خود صریحا از اهمیت ادبیات و تمرین چون سفرنامه‌ها و گزارش‌های افرادی که در اروپا در قرن هجدهم نوشته بودند تأکید می‌کند و از دل آنها منبتی بر فرمول‌های بنیادی اقتصاد نسبت بازدهی سرمایه به رشد را محاسبه و البته در این راه از برخی منبدات مالیاتی اولیه و محدودی که وجود دارند استفاده می‌کند. وی معتقد است بازسازی بانکورو و الیتوتیوست ساخته و پرداخته ذهن بالزاک و جارلز دیکنز بیشتر بلکه برای او واقعیت دارند.

اهمیت بنیادین دیگری که کار پیکتی را متمایز می‌کند همانا پایگاه داده‌های بالانویز درآمدهای جهان (world top income database) است که به او این امکان را داده است که روند توزیع ثروت و شکاف دهک‌ها و صدک‌ها و هزارک‌های درآمدی را همواره رصد کند. در اهمیت این پایگاه داده همین بس که پیکتی در مصاحبه اخیرش در لندن عنوان کرد: این پایگاه هفته‌به‌هفته به‌روز می‌شود و اگر هم‌اکنون دو سال بعد از نوشتن کتاب سرمایه بخواهم دوباره این کتاب را بنویسم یقینا باید ادعا کنم که براساس آخرین داده‌های این پایگاه شکاف درآمدی در جهان ۲۰۱۵ کمی بیشتر از جهان ۲۰۱۳ است و این تایدی است بر ادعای من در کتاب. پیکتی و جیم همکارانش در ۲۰ تا ۳۰ کشور جهان ازجمله کشورهای اروپا، آمریکا، کانادا، ژاپن، استرالیا، چین، هندوستان و آرژانتین، با استناد به بررسی آرشیوهای مالیات بر درآمد و اوراق بهادار به مالیات بر املاک به این نتیجه رسیده که سرمایه‌داری به‌صورتی خودکار نابرابری‌های خودسرانه و ناپایدار ایجاد می‌کند که ارزش‌های شایسته‌سالاری را که جوامع مردم‌سالار بر آن بنا نهاده شده است، تضعیف می‌کند. به کمان او رشد بی‌سابقه اقتصادهای اروپا و آمریکا و کاهش نابرابری در سال‌های ۱۹۱۵ تا ۱۹۷۵ نتیجه اعمال مالیات بر درآمد و مالیات بر سرمایه به‌مغتور بازسازی پس از دو جنگ جهانی بوده است؛ اما از اواسط سال‌های ۱۹۷۰ به بعد نابرابری درآمدها در کشورهای مهاله به‌نحو برجسته‌ای افزایش یافته و دوباره به دوشیزه دهه‌های نخستین قرن بیست‌ویکم، اما او خود اذعان دارد که دوحال‌حاضر نه فقط مالیات تدریجی سالانه بر سرمایه ایده‌ای آرمان‌شهری است بلکه حتی مالیات تدریجی بر درآمد نیز در اغلب کشورها با مالیات قهقرایی جایگزین شده است. او پیشنهاد می‌کند با استفاده از مقررات و شکل‌های جدید از مالکیت عمومی - خصوصی و کنترل دموکراتیک سرمایه با درگیرکردن نمایندگان اتحادیه‌های کارگری در تصمیم‌گیری‌های شرکت‌ها یا این روند مقابله شود. آیا می‌توانیم قرن بیست‌ویکم را تصویر کنیم که در آن سرمایه‌داری به‌صورتی صلح‌آمیزتر و پایدارتر دراید یا باید صرفا در انتظار بحران بعدی یا جنگ جهانی بعدی باشیم؟

اهمیت دیگر این کتاب

اهمیت دیگر این کتاب روش دسترسی پیکتی برای انجام پژوهشی با کسره سه قرن است که در نوع خود جالب‌توجه است. وی در مقدمه کتاب خود صریحا از اهمیت ادبیات و تمرین چون سفرنامه‌ها و گزارش‌های افرادی که در اروپا در قرن هجدهم نوشته بودند تأکید می‌کند و از دل آنها منبتی بر فرمول‌های بنیادی اقتصاد نسبت بازدهی سرمایه به رشد را محاسبه و البته در این راه از برخی منبدات مالیاتی اولیه و محدودی که وجود دارند استفاده می‌کند. وی معتقد است بازسازی بانکورو و الیتوتیوست ساخته و پرداخته ذهن بالزاک و جارلز دیکنز بیشتر بلکه برای او واقعیت دارند.

اهمیت بنیادین دیگری که کار پیکتی را متمایز می‌کند همانا پایگاه داده‌های بالانویز درآمدهای جهان (world top income database) است که به او این امکان را داده است که روند توزیع ثروت و شکاف دهک‌ها و صدک‌ها و هزارک‌های درآمدی را همواره رصد کند. در اهمیت این پایگاه داده همین بس که پیکتی در مصاحبه اخیرش در لندن عنوان کرد: این پایگاه هفته‌به‌هفته به‌روز می‌شود و اگر هم‌اکنون دو سال بعد از نوشتن کتاب سرمایه بخواهم دوباره این کتاب را بنویسم یقینا باید ادعا کنم که براساس آخرین داده‌های این پایگاه شکاف درآمدی در جهان ۲۰۱۵ کمی بیشتر از جهان ۲۰۱۳ است و این تایدی است بر ادعای من در کتاب. پیکتی و جیم همکارانش در ۲۰ تا ۳۰ کشور جهان ازجمله کشورهای اروپا، آمریکا، کانادا، ژاپن، استرالیا، چین، هندوستان و آرژانتین، با استناد به بررسی آرشیوهای مالیات بر درآمد و اوراق بهادار به مالیات بر املاک به این نتیجه رسیده که سرمایه‌داری به‌صورتی خودکار نابرابری‌های خودسرانه و ناپایدار ایجاد می‌کند که ارزش‌های شایسته‌سالاری را که جوامع مردم‌سالار بر آن بنا نهاده شده است، تضعیف می‌کند. به کمان او رشد بی‌سابقه اقتصادهای اروپا و آمریکا و کاهش نابرابری در سال‌های ۱۹۱۵ تا ۱۹۷۵ نتیجه اعمال مالیات بر درآمد و مالیات بر سرمایه به‌مغتور بازسازی پس از دو جنگ جهانی بوده است؛ اما از اواسط سال‌های ۱۹۷۰ به بعد نابرابری درآمدها در کشورهای مهاله به‌نحو برجسته‌ای افزایش یافته و دوشیزه دهه‌های نخستین قرن بیست‌ویکم، اما او خود اذعان دارد که دوحال‌حاضر نه فقط مالیات تدریجی سالانه بر سرمایه ایده‌ای آرمان‌شهری است بلکه حتی مالیات تدریجی بر درآمد نیز در اغلب کشورها با مالیات قهقرایی جایگزین شده است. او پیشنهاد می‌کند با استفاده از مقررات و شکل‌های جدید از مالکیت عمومی - خصوصی و کنترل دموکراتیک سرمایه با درگیرکردن نمایندگان اتحادیه‌های کارگری در تصمیم‌گیری‌های شرکت‌ها یا این روند مقابله شود. آیا می‌توانیم قرن بیست‌ویکم را تصویر کنیم که در آن سرمایه‌داری به‌صورتی صلح‌آمیزتر و پایدارتر دراید یا باید صرفا در انتظار بحران بعدی یا جنگ جهانی بعدی باشیم؟

گفت‌وگو با خشایار دیهیمی درباره «لیبرالیسم و جریان‌های آن در ایران»:

لیبرالیسم در ایران تحریف شده است

عکس: امیرحسین شمری

بحث درباره لیبرالیسم در ایران، همواره با اشاره به دولت‌های نولیبرال در اروپا و آمریکای دهه ۸۰ میلادی و بدون توجه نظری به آثار و افکار نظریه‌پردازان لیبرالیسم در قرن هجدهم و قرن نوزدهم صورت گرفته است. آیا لیبرالیسم در خاستگاه کلاسیکش، هیچ‌گاه نتوانست در تاریخ اندیشه سیاسی معاصر ایران شکل بگیرد؟

لیبرالیسم در ایران، با لیبرالیسم اروپایی متفاوت است. گاهی در صحبت دوستان این دو با هم خلط می‌شود و موجب سوءفهم‌های زیادی شده است. خود لیبرالیسم که پایه‌اش در ایران بر سوءفهم بوده، وقتی با خوانش ایرانی از لیبرالیسم خلط می‌شود، به این سوءفهم، بیشتر دامن می‌زند. بزرگ‌ترین نهضت لیبرالی در ایران که به نحو چشم‌گیری تأثیرگذار بود، به دوره مشروطه برمی‌گردد؛ یعنی تنها دوره‌ای که لیبرالیسم در ایران به شکل یک تفکر خواسته و رفتار از این‌رو، ایدئولوژیک و مسئله نابرابری.

یکتی در کتاب خود، که مبتنی بر داده‌های گوناگون گردآمده از بیست کشور و اقتصاد اصلی دنیا و بررسی سه قرن وضعیت ثروت و انباشت و توزیع سرمایه در این کشورها است، تأکید می‌کند جهان قرن بیست‌ویکم به‌تدریج درحال واردشدن به مرحله یا وضعیتی است که مشابه آن را در آستانه جنگ جهانی اول تجربه کرده بود؛ بدین‌معنا که شکاف بین بازدهی سرمایه و رشد اقتصادی کشور درحال تشدیدشدن است. وضعیتی که در آن صدک بالای درآمدی روزبه‌روز سهم بیشتری از ثروت جهانی را به خود اختصاص می‌دهد. وی هشدار می‌دهد که اگر کشورهای دنیا به این روند پیش‌رونده عمیق‌ترشدن شکاف بین بازدهی سرمایه و رشد اقتصادی بی‌توجهی کنند و طرحی نو در نیندازند، عن‌قریب است که جهان با شوک‌هایی سهمگین روبه‌رو شود که تبعات آن صرفا در سطح ملی و منطقه‌ای نخواهد بود.

راهکاری که پیکتی برای تعدیل این نابرابری توزیع ثروت و نهایتا معتدل‌ساختن نسبت بازدهی سرمایه به رشد اقتصادی ارائه می‌کند، وضع یک سیستم مالیاتی پیشرفته است: مالیات بر درآمد تصاعدی. البته این راهکار از نظر پیکتی مستلزم ایجاد زیرساخت‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی است که مهمترین آنها تأکید بر شفافیت مالی بین‌المللی است. به کمان وی در سطح ملی، جهان قرن بیست‌ویکم نیازمند نسخه جدید و به‌روزشده‌ای از دولت رفاه به نام «دولت اجتماعی» (social state) است که متقدرانه و مسئولانه در توزیع ثروت و وضع مالیات و ایجاد شفافیت مالی عمل می‌کند. اما او خود اذعان دارد که درحال‌حاضر نه فقط مالیات تدریجی سالانه بر سرمایه ایده‌ای آرمان‌شهری است بلکه حتی مالیات تدریجی بر درآمد نیز در اغلب کشورها با مالیات قهقرایی جایگزین شده است. او پیشنهاد می‌کند با استفاده از مقررات و شکل‌های جدید از مالکیت عمومی - خصوصی و کنترل دموکراتیک سرمایه با درگیرکردن نمایندگان اتحادیه‌های کارگری در تصمیم‌گیری‌های شرکت‌ها یا این روند مقابله شود. آیا می‌توانیم قرن بیست‌ویکم را تصویر کنیم که در آن سرمایه‌داری به‌صورتی صلح‌آمیزتر و پایدارتر دراید یا باید صرفا در انتظار بحران بعدی یا جنگ جهانی بعدی باشیم؟

اهمیت کارپیکتی

کتاب سرمایه از چندین منظر بسیارمهم به شمار می‌رود. نخست آنکه همان‌طورکه پیکتی در سخنرانی و جلسه پرسش و پاسخی که اخیرا در برلین آلمان داشته، عنوان کرده است: وظیفه او مرکزیت‌بخشیدن به «پرسش توزیعی» در بحث‌های اقتصادی محافل دانشگاهی و اقتصادی دنیاست. وی با این کار ادعای دست تنظیم‌گری بازار را نیز طلبی می‌کند و معتقد است دیون دخالت تنظیم‌کننده دولت، شکاف نابرابری برای کشورها و دنیا درسرساز خواهد شد.

کتاب را از کتابفروشی خریدم، یعنی کتاب. اصلا نفروخته بود و بعد از سال‌ها، همچنان در قفسه کتابفروشی‌ها موجود بود. انگار برای روشنفکران ما، دموکراسی در کنار آمریکا، یعنی گفر قسم ایرانی و نباید این کتاب را خواند. بنابراین در این دوره لیبرالیسم عملا در حاشیه ماند. تا سال‌ها بعد از انقلاب که با افراد غیرلیبرال دوباره مطرح شد، مثلا آقای سروش با روشنفکری دینی و از طریق بوبر، لیبرالیسم را مطرح می‌کند. اما زمانی که خودش در کتاب «روشنفکری و دینداری»، درباره لیبرالیسم می‌نویسد، نوعی به‌فهمی ساده‌انگارانه از لیبرالیسم است. من همان سال‌ها این نکته را نقد کردم. امروز هم کسانی که در کنکور ما خودشان را به نام لیبرال جا می‌زنند، یا وابسته به جریان لیبرالیسم معرفی می‌کنند، خیلی‌هایشان شکوفا خاشستی دارند.

چرا و چگونه؟

چون توسعه را مقدم بر آزادی می‌دانند. وقتی شما چنین اولویت‌بندی‌ای دارید، دیگر نمی‌توانید به آزادی‌های فردی و اجتماعی احترام بگذارید و عملا آن را کنار می‌گذارید. من نمی‌دانم چرا این افراد خودشان را لیبرال معرفی می‌کنند و دیگران هم بدون کوچک‌ترین نقدی، آنها را لیبرال می‌شناسند. توجه داشته باشید که در این تحلیل، با متفکران واقعا لیبرال غربی کاری نداریم. از هر نوعی که باشد: هایک، پوپر، برلین، رالز، میل و دیگران. لیبرال‌های وطنی در سال‌های اخیر، تفکر فاشیستی پیدا کرده‌اند، چون همگی از یک جریان اندیشه استبدادی سر گرفته‌اند. همه این روشنفکران لیبرال، بدون شناخت و با به‌فهمی سراغ لیبرالیسم آمده‌اند و در عمل، سویه فاشیستی به لیبرالیسم داده‌اند. اتفاقا آنهایی که سوسیالیست‌های معتدل بودند، مثل بابک احمدی، در همان اعتدال‌شان باقی ماندند و هیچ‌گاه دچار چنین به‌فهمی‌هایی نشده‌اند. اما نقیض این ادعا را می‌توان حتی در رفتار روشنفکرانی دید که امروز ادعای لیبرال‌بودن دارند. یکی از همین روشنفکران، در جایی به من می‌گفت: «هرکس به سرمایه‌داری فحش دهد، باید گذاشتش پای دیوار» و مدعی بود که لیبرالیسم یعنی این. به او گفتم تو قبلا معتقد بودی هرکس را که از سرمایه‌داری دفاع می‌کرد، پای دیوار بگذارند و امروز که مدعی هستی لیبرالی، هرکس را که به سرمایه‌داری فحش دهد، معلوم است در تفکر شما و امثال شما چیزی که هست، فقط دیوار و پای دیوار است. در حالی که اساس لیبرالیسم، با این منطق سازگار نیست. همین منطق، لیبرالیسم ایرانی را به فاشیسم می‌رساند.

دلیل این مسئله را در این نمی‌دانید که لیبرالیسم کلاسیک با متفکرانی مثل لاک، مونتسکیو، دیدرو و دیگران - منهای حقوق مشروطه - عملا در ایران ترجمه و معرفی نشد.

نه. به هیچ‌عنوان. چون همه اینها معرفی شده‌اند. اما متأسفانه خوانده نمی‌شوند. خود من خیلی از اینها را ترجمه کرده‌ام؛ از لیبرال‌های کلاسیک تا جدید. به‌نظرم دلیل بزرگتری وجود دارد. اگر لیبرالیسم ما بدلی است، سوسیالیسم‌مان هم بدلی است و همگی ناشی از بی‌سوادی. ما توده مردم را بی‌سواد می‌خوانیم، اما همه روشنفکران، مردم‌شناس هستند. دو سال پیش در جلسه‌ای که در یکی از مؤسسات برگزار شد، سخنرانان، رالز را نقد می‌کردند. در پایان جلسه از یکی از آنها پرسیدم شما که این‌طور رالز را نقد کردید، آیا واقعا رالز خوانده‌اید؟ جواب داد نه. من فرضش را ندارم. گفتم نخوانده چطور نقد می‌کنید؟ گفت: من دشمنانم را از پشت می‌زنم. از خیال خواستم که خودمان دوباره سخنرانی افیلتن کنیم.

شما می‌گویید اگر کلاسیک لیبرال را هم ترجمه کرده‌اید، اما عملا شاهدیم نیز جامعه‌ای که با آن روبه‌رو هستیم، فاشیست است. به‌نظرتان، آیا به این دلیل نیست که کارپست واژه لیبرال در نظام مسلط سرمایه‌داری جهانی و به طریق اولی، بیش از آنکه پشتوانه‌ای فلسفی و نظری داشته باشد، در گرو نیازهای آنی سیاسی و اقتصادی کاربران این واژه بوده و درعمل هم شاهدیم که به لیبرالیسم بیهقی می‌زند، نه لیبرالیسم.

شما توجه داشته باشید که جلوه لیبرال‌های ایرانی از آمریکا و سیاست‌های جنگ‌طلبی جورج بوش حمایت می‌کنند. به همین دلیل است که معتقدم تفکر فاشیستی دارند. مسئله اصلی آنجایی است که آنها به‌دنبال لیبرالیسم واقعا صورت نمی‌گیرند. با این کار، همان بلایی را بر سر لیبرالیسم آورده‌اند که استالین با کفتن «سوسیالیسم واقعاموجود» بر سر سوسیالیسم آورد. اندیشه، یک جزر آیرانی است و همیشه آرمان

> **اندیشه لیبرالی واقعی، چه هایک باشد و چه پوپر. چه رالز و برلین و... دریک نقطه به اشتراک می‌رسند: اصلاح را باید از جامعه مدنی آغاز کنیم. پس اول باید جامعه مدنی و شهروند و جامعه آگاهی شهروندی به وجود آورد**
> **با رعیت که نمی‌شود لیبرالیسم و آزادی آورد**
> **روشنفکران ما با از امتناع تفکر سیاسی سخن می‌گویند یا گرفتار سوءفهم از اندیشه‌های لیبرالی و... هستند**

در دورادور و چراغ راه است. هیچ‌گاه به آن آرمان نمی‌توان رسید. اما برای اینکه راهنما باشد، باید به‌سوی آن حرکت کرد و تا توان‌تان به آن تقریب و قرب جست. بنابراین آرمان به عنوان چراغ راه، بایسد وجود داشته باشد. اما هیچ‌گاه نمی‌توان ادعا کرد آن امر مطلق است و بنابراین لیبرالیسم یا سوسیالیسم، برآمده از آن آرمان واقعاموجود است. لیبرالیسم تنها به این دلیل در دنیا زنده مانده که خودش بزرگترین منقذ خودش است. این دلیل به این معناست که در حکومتی که مدعی بابک قرمز است، اولین منقذان، متفکران لیبرالش خواهند بود. من سال گذشته کتاب «آیا دموکراسی در آمریکا ممکن است؟» اثر یکی از بزرگترین متفکران لیبرال، رونالد دورکین را ترجمه کردم. او در این کتاب استدلال می‌کند که اساسا دموکراسی در حال حاضر در آمریکا با توجه به ساخت سیاسی و بافت اجتماعی‌اش، ناممکن است؛ منتقدی است که اساسا در تاریخ‌نگاری، سیاست‌های آمریکا را رد می‌کند. جیرا جون اصول را آرائ خودش می‌داند. در حالی که لیبرالیسم ایرانی کمان می‌کند لیبرالیسم در آمریکا و سرمایه‌داری است. اما سرمایه‌داری به هیچ‌عنوان مستلزم لیبرالیسم نیست. لیبرالیسم اشکال مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دارد. شاید بتوان جالب باشد که چین که این استوارت میل و کتاب «اقتصاد سیاسی»اش، از لحاظ اقتصادی، سوسیالیست است، اما بلحاظ سیاسی بزرگترین لیبرال تاریخ است. بنابراین دلیل این شکل از مواجهه لیبرال‌های ایرانی با لیبرالیسم را ناشی از کج‌سوادی و به‌فهمی و حتی بی‌سوادی آنها می‌دانم.

شما اندیشه را یک جزر آیرانی معرفی کردید و لیبرالیسم را هم مقید به آرمان دانستید. در حالی که به نظرم رسد سنت لیبرالیسم را تمام لحه‌هایش حتی در فرم مسلط قدرت در جهان سرمایه‌داری، یعنی نولیبرالیسم، کاملا ضد انویبا و آرمان‌گرایی است. شاید به این دلیل که هیچ متفکران لیبرال به‌اشتباه انوپیا به نولیبرالیسم رو نکردند. آیا نولیبرالیسم را سنتی آرمان‌گرایانه دانست؟

جون تفاوت دارد. لیبرالیسم آرمانی و آرمان‌گراست اما به‌دنبال دستوپیا است. به این معنا که آرمان را دست‌نیافتنی و فقط چراغ راه می‌داند. مسئله بر سر بیادگردن اتوپیاست که هر جریانی دست به این عمل زد به توتالیتاریسم منجر شد. اگر لیبرال‌ها هم فقط جست‌وجوی کار را داشته باشند به توتالیتاریسم منجر خواهند شد. پس اساس اندیشه لیبرالی، اجتماعا شرطیت جنین اتوپیا و انوپیایی را ندارد. اندیشه آرمانی و نشانه معطوف به انوپیا فقط و فقط می‌تواند معیاری برای نقد جامعه و دولت به شما بدهد. درست به همین دلیل است که لیبرالیسم وقتا موجود تداریم و نمی‌توانیم اندیشه باشیم. بلکه گام به گام آزادی‌ها را بسط می‌دهیم ولی هرگز به آن آرمانی و اتوپیایی نمی‌رسیم. به همین دلیل است که تاکید لیبرال‌های ایرانی بر لیبرالیسم واقعا موجود در عمل به لیبرالیسم پهلو می‌زند. چون مجبور شدند بود مدام از دولتی نظیر آمریکا در هر شرایطی دفاع کنند و رفتارهای آن را توجیه کنند. یک لیبرال اصیل نمی‌تواند از تمام سیاست‌های دولت آمریکا دفاع کند و اتفاقا بسیاری از زعمایلدرای از آن را نقد می‌کنند.

درسال‌های پس از جنگ کارل پوپر، به‌واسطه جریان روشنفکری دینی، نمایندهٔ لیبرالیسم در فضای عمومی ایران معرفی می‌شد و درحالی که در آکادمی‌های غربی فلسفه هم او جدی گرفته می‌شد و «جامعه باز» او در ایران اهمیتی یافت که شاید از حد تصور خود او هم خارج بود...

نه. در همه دنیا هم همین‌طور بود. پوپر با اینکه فیلسوف علم بود، با کتاب «جامعه باز و دشمنان آن» معرفی شد. هایک هم با اینکه اقتصاددان بود ولی با کتاب «راه بردگی» بیشتر در دنیا مطرح شد. اما در تمام دنیا دیه متفکران و چه طرفداران پوپر و هایک از یک اصل واحد دفاع می‌کردند که در اینجا جزئی از آن نیست. به همین دلیل است که حتی پوپر با هر هم بدلی است. من به شما اینکه همه‌کار نوشته‌ام، در پایان جلسه پرسش و پاسخ، از پوپر، آثار او را با عینکی خوانده‌اند و مسائلی را به او نسبت می‌دهند که اصلا در اندیشه او وجود ندارد. فقط چیزها نیستند که رالز و پوپر و برلین را نخوانده شده می‌کنند، حتی آنها که اندیشه لیبرالی دارند، نمی‌خوانند و متأسفانه بی‌سوادی عوض‌کننده‌ای هم در روشنفکران ما در حال شیوع است. این متفکران را به درستی به عموم معرفی کنند.

به‌هرحال، پوپر به قول شما مهم‌ترین کتابش را در زمان جنگ جهانی دوم می‌نویسد و با تمام قوا به افلاطون و هگل و مارکس حمله می‌کند. یعنی در زمانی که خطر فاشیسم که خیلی وجود داشت می‌کرد. پوپر نقد مارکس و هگل را در اولویت می‌دانست. در حالی که بسیاری از متفکران چپ همان دوره نظیر آدورنو تمام نقد خود را متوجه فاشیسم نمی‌کردند. به نظر می‌رسد...

اینکه به‌طور کاملا مستدل بنا نقد می‌کند. اما قراموش نکنید متحد پاشید یا از سرمایه‌داری برخواهد گشت و البته اشتباه نکنید. نظام سرمایه‌داری در مجله برینانیایی پراسپکت نوشت که شاید بازگشت به آن، ضرورت بحث درباره لیبرالیسم را در حال‌حاضر کشورهای توسعه‌یافته غربی حاکم است. هیچ‌یک از مسائل عمده شریر در قرن بیست‌ویکم، نمی‌تواند برطرف شود. رشد نامحدود اقتصادی و پیشرفت فنی، آرمان خودگردانی فردی، آزادی انتخاب. دموکراسی انتخاباتی، اوارحد شود نزدهم پهلو به اندیشه لیبرال بایدتکلیف شود را درباره اقتصاد پوشش می‌کند؛ تصمیم بر سر اینکه جانب دولت را برای مهارقدرت بازار بگیرد یا طرفدار استفاده از بازار برای مهارقدرت دولت باشد. خشایار دیهیمی به‌عنوان یکی از پرکارترین مترجمان متفکران لیبرالی، اثری فوری دو سال‌پیش در دوره دلاسوب و پرفروغ خود، با تاکید صرف بر آزادی، دیگر اندیشه‌های وطنی را به چالش بکیرد. به‌تدریج قدرت بازار، یگانه مرجع حل‌وفصل تمامی مشکلات شد. پیامدهای قدرت‌یابی بازار بر حکومت آشکار بود. فرایند کنترل‌شده، دیهیمی با مورد تاریخی ورود لیبرالیسم به ایران. از نمونه‌های ماخوذ طی کلاه و البته درکنار رالز و میل. دفاع جانانه‌ای از هایک می‌کند. او اگرچه از میل و رالز تا برلین و هایک را در یک سطح بسیار قرار می‌دهد و زمینه آنها دفاع می‌کند، مواجهه روشنفکران لیبرال ایرانی را با این اندیشه‌ها، بدعت آشفته و غلط می‌داند. آنچه در ادامه می‌خوانید، گفت‌وگوی مفصل ما با اوست:

شما از جامعه باز، کارل پوپر به‌واسطه جریان روشنفکری دینی پدیدار و نمایندهٔ لیبرالیسم در فضای عمومی ایران می‌شود. همزمان آیزیا برلین نیز به‌واسطه نقدش بر اسپنسر، تا مدتی در محافل روشنفکری ایران مطرح است. اما به‌تدریج این قدردیش جای خود را به تاجرهٔ آثارش به فارسی، به لیبرالیسم اقتصادی در ایران داده می‌زند؛ برعهای که خلأ لیبرالیسم فلسفی در ایران و واکنش ایران‌های وطنی به متفکران کلاسیک عصر روشنگری را برجسته می‌کند. به همین منظور، گروه اندیشه روزنامه «شرق» قصد دارد طی کفت‌وگویی‌هایی درباره فرایند طولانی و پرفراز و نشیب لیبرالیسم و جریان‌های آن در ایران، مکتبی انتقادی باشد. خشایار دیهیمی به‌عنوان یکی از پرکارترین مترجمان متفکران لیبرالی، اثری فوری دو سال‌پیش در دوره دلاسوب و پرفروغ خود، با تاکید صرف بر آزادی، دیگر اندیشه‌های وطنی را به چالش بکیرد. به‌تدریج قدرت بازار، یگانه مرجع حل‌وفصل تمامی وطنی، درحال ساختن فرایند بازار بر حکومت آشکار بود. فرایند کنترل‌شده، دیهیمی با مورد تاریخی ورود لیبرالیسم به ایران. از نمونه‌های ماخوذ طی کلاه و البته درکنار رالز و میل. دفاع جانانه‌ای از هایک می‌کند. او اگرچه از میل و رالز تا برلین و هایک را در یک سطح بسیار قرار می‌دهد و زمینه آنها دفاع می‌کند، مواجهه روشنفکران لیبرال ایرانی را با این اندیشه‌ها، بدعت آشفته و غلط می‌داند. آنچه در ادامه می‌خوانید، گفت‌وگوی مفصل ما با اوست:

سهند ستاری: اریک هابسبام چند سال قبل از مرگش در سال ۲۰۱۲، نقدی کوتاه درباره آینده لیبرال-دموکراسی در مجله برینانیایی پراسپکت نوشت که شاید بازگشت به آن، ضرورت بحث درباره لیبرالیسم را در حال‌حاضر کشورهای توسعه‌یافته غربی حاکم است. هیچ‌یک از مسائل عمده شریر در قرن بیست‌ویکم، نمی‌تواند برطرف شود. رشد نامحدود اقتصادی و پیشرفت فنی، آرمان خودگردانی فردی، آزادی انتخاب. دموکراسی انتخاباتی، اوارحد شود نزدهم پهلو به اندیشه لیبرال بایدتکلیف شود را درباره اقتصاد پوشش می‌کند؛ تصمیم بر سر اینکه جانب دولت را برای مهارقدرت بازار بگیرد یا طرفدار استفاده از بازار برای مهارقدرت دولت باشد. خشایار دیهیمی به‌عنوان یکی از پرکارترین مترجمان متفکران لیبرالی، اثری فوری دو سال‌پیش در دوره دلاسوب و پرفروغ خود، با تاکید صرف بر آزادی، دیگر اندیشه‌های وطنی را به چالش بکیرد. به‌تدریج قدرت بازار، یگانه مرجع حل‌وفصل تمامی وطنی، درحال ساختن فرایند بازار بر حکومت آشکار بود. فرایند کنترل‌شده، دیهیمی با مورد تاریخی ورود لیبرالیسم به ایران. از نمونه‌های ماخوذ طی کلاه و البته درکنار رالز و میل. دفاع جانانه‌ای از هایک می‌کند. او اگرچه از میل و رالز تا برلین و هایک را در یک سطح بسیار قرار می‌دهد و زمینه آنها دفاع می‌کند، مواجهه روشنفکران لیبرال ایرانی را با این اندیشه‌ها، بدعت آشفته و غلط می‌داند. آنچه در ادامه می‌خوانید، گفت‌وگوی مفصل ما با اوست:

چه بتواند «آزادانه اذعان کسب کند و از این دانش، آزادانه استفاده کند»، ولی طرحانا نباید از این دانش در طراحی و سازماندهی استفاده کرد.

نه این‌طور نیست. مهندسی اجتماعی کلی یا Constructivism تنها دولت می‌تواند انجام دهد؟ اتم از طریق سلب اختیارکردن از افراد و با جلوگیری از فعالیت بازار آزاد و گردش آزادانه اطلاعات. ولی هایک فقط بر فرد تاکید دارد که از دانش‌اش استفاده کند و برای خودش برنامه‌ریزی داشته باشد. او بازار را جزئی مقدس می‌داند. چون بازار امکان گردش آزادانه اطلاعات را فراهم می‌کند و اقتصاد جز از این طریق، نمی‌تواند اهداف بهینه‌ای پیدا کند. جرائیه تنها از این راه است که نیاز جامعه سنجیده و سامانه‌مند، جذب نیاز واقعی می‌شود. نفع افراد را دولت نمی‌تواند تعیین کند. خود افراد باید انتخاب کنند. تنها از این راه است که تولید هم به سمت مطلوب حرکت می‌کند.

ولی در مدل‌های سیاسی نولیبرال، همین نظر هایک به‌کار گرفته می‌شود و نتیجه‌اش می‌شود اینکه اقتصاد تابع جیره خوار دموکراتیک می‌شود و آزادی معادل است با آزادی مصرف؛ همان چیزی که در مدل ایرانی‌اش هم به تبعیت از الگوی جهانی می‌توان دید.

در سطح جهانی بحث دیگری است... در مورد ایران، شما ابتدا باید اسام جامعه‌ای را که نقد می‌کنید، نشان دهید. از این‌رو، تحت باید جامعه به‌واجب حداگانه تحلیل کرد که چه اقتصادی دارد، مثلا جامعه‌ای با اقتصاد نفتی و رانتی را نمی‌توان با اقتصاد انگلستان و فرانسه مقایسه کرد. بنابراین یک کاسه‌کردن اینها، باعث خلط بحث و سوء